

در سالگشت دو روز تاریخی ۱۴ و ۱۵ خرداد

## آتش نامیرای عشق

● رضارفع

به یاد آن خم ابرو اگر خمار و خموشم  
فکنده غلغله در عرش پیر باده فروشم  
بیار خم خم از آن می که جام جام بنوشم  
«هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم»  
«نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم»  
هیجده سال پیش، کاروان سالار سترگ انقلاب بزرگی دیده از جهان  
فرو بست که از پانزده خرداد ۴۲ رسماً مشعل دار و راهبر و راهنمای نهضت  
تاریخی خلق های به پا خاسته ملت مسلمان ایران شده بود.  
حادثه ۱۵ خرداد ۴۲، بی شک جرقه و جلوه آغازین افروزش مشکوه  
و مشعل انقلاب اسلامی در تاریخ سراسر ظلمت و سلطنت این سرزمین  
است. این روز را به حقیقت که باید نقطه عطف تشکل و تمایز حرکت  
مردمی انقلاب و سرفصل شروع دوره جدیدی از تاریخ مبارزات و  
مجاهدت های ملتی دانست که در مکتب قیام امام حسین (ع) درس جهاد  
و شهادت و آزادی و آزادگی را آموخته است. خونهایی که در واقعه حضور  
مردمی پانزده خرداد بر زمین ریخته شد، به راستی که در تداوم خونهای  
کربلا قابل تفسیر است. قیام علیه نظام سلطه و ستمشاهی، عمل به همان  
درس و تکلیفی آگاهانه و از سر انتخاب و اختیار بود که سرور و سالار  
شهیدان نینوا به بشریت آموخت و تعلیم داد:  
نه ظلم کن به کسی، نی به زیر ظلم برو

که این مرام حسین است و منطق دین است  
۱۵ خرداد ۴۲ نیز حکایتگر این روایت تاریخ ساز بود. در یک سو،  
نظامی قرار گرفته بود که در کسوت طاغوت عصر منادی و مروج فساد  
و تباهی و تاریکی بود، و در دیگر سو، جلوه ای از امتی واحده که با  
مشت های گره کرده و بغض های فرو خورده به خیابانهای حماسه و جهاد  
ریخته بودند و با اقتدا از رهبر آزاده خویش سکوت در برابر ستم پیشگان  
حاکم را جازز نمی دانستند.

از ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۱۴ خرداد ۶۸ بیست و شش سال سراسر شعر و  
شور و شعور گذشت. در این فاصله، انقلابی بزرگ به رهبری پیری فرزانه  
و اسطوره ای مقاوم به پیروزی رسیده بود و از پس جنگی ۸ ساله و دفاعی  
با تمام جان و توان از سوی ملتی مبارز و عاشق پیر خمین و آینه گردان  
انقلاب حسین (ع)؛ تازه می رفتیم قامتی راست نفسی تازه کنیم که آن اتفاق  
افتاد. اتفاقی که در تاب تصور و در قاب تخیل نیز جا گرفتنی و باور کردنی  
نبود تا چه رسد که در عالم واقع و در عینیت به وقوع پیوندد.  
اما حادثه همیشه پیش از آنکه فکر کنی اتفاق می افتد. پیامبر خدایش  
نیز به جبر محتوم مرگ، چشم از جهان فانی فرو بست. و خداوند متعال  
به امت داغدار محمد (ص) فرمود: «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله  
الرسال افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم»؛ یعنی که محمد (ص) نیز نبود  
مگر فرستاده ای از سوی خدا که پیش از وی نیز فرستادگان دیگر بودند.  
آیا به راستی اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته و گذشتگان خود  
برمی گردید؟...

رفتن پیغام آور انقلاب نیز تکرار و تجلی دیگری بود از غروب  
خورشید چشمنواز و گرمابخشی که هر تابش روزانه اش آتش به دل و  
جان اهل عشق و عقیده و انقلاب می زد. هر تبسم او، طلوع یک صبح  
صادق بود.

صبحی که از افق جماران طلوع می کرد و حسینه جماران را مشرق  
نورانی دلهای مشتاق و منتظر می ساخت. اما واقعیت داشت کار خودش  
رامی کرد.

در آن سوی افق، خورشید با کوه  
وداعی تلخ و خون آلود می کرد  
کوه پرشکوه صلابت و اقتدار و استحکام حضور میلیونی مردم،  
تلخترین لحظه غم انگیز وداع با خورشید انقلاب را رقم می زد. بی شک،  
هیچ یک از ما اضطراب و تشویش آن هنگام و هنگامه فراموش ناشدنی را  
از ذهن و ضمیر خویش نبرده ایم. هنوز از خاطر نبرده ایم و در یادمان هست  
که چگونه همگان ناباورانه مرگ یگانه مرد نستوهی را به تلخی نظاره گر  
بودند که هرگز در باورشان نمی گنجید روزی بیاید که آنها شاهد «جماران  
بی خورشید» باشند. و تقدیر، لامحاله، آن روز شررانگیز و شرنگ افزارا  
سرانجام در پیش روی ملت ایران قرار داد. صدای ضجه و زاری بود که در  
کوچه های شهر طنین می انداخت. تمام ایران یکصدا و همنا، غمنامه و  
سوگسروده بر لب داشت:

یا خمینی، از تو دوری کی توان  
از تو دوری و صبوری کی توان  
ای پیسدر، این امت خسود وامنه

عاشقان خویش را تنها مننه  
وداع امت با پیر و مرادشان بی نظیر بود. روزی که آن پیکر راست  
قامت انقلاب با دلی آرام و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل الهی به  
سوی آرامگاه خویش می رفت؛ چونان سفینه ای در تلاطم و موج دریای  
دستهای ناکرانه پیدای عاشقان و مشتاقان، در حرکت و پیچ و تاب بود.  
گویی که امت داغدار آمده بودند تا برای آخرین بار با پیر و مراد راحل  
خود، تجدید بیعت کنند و با آخرین بوسه ها، بلندای قامت غنوده او را  
گلباران سازند. زبان حال مردم شنیدنی بود:

آمده ام که سر نهم، عشق تو را به سر برم  
ور تو بگوئی ام که نی، نی شکنم شکر برم

وداع امت و امام آن چنان عظیم و پرشکوه و چشمگیر بود که حتی  
رسانه های بیگانه را توان و یارای انکار آن و اقرار به عظمت و ابعاد آن نبود.  
گفته اند: «خوشتر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران». در  
همان روزهای پر تب و تاب، روزنامه «تایمز لندن» طی گزارشی از تهران  
نوشت: «بدرود مردم ایران، شایسته آیت الله خمینی بود. رهبری که بر  
حمایت توده های مردم متکی بود.» و روزنامه ژاپن تایمز نیز در سرمقاله  
خود تحت عنوان «رحلت یک ابرمرد» آورده بود که: «آیت الله خمینی ایران  
را به قدرتی مهم در خاورمیانه تبدیل کرد. اگرچه قدرت نظامی ایران در  
زمان شاه افزایش یافت، لیکن در نتیجه روش بی نظیر آیت الله خمینی،  
ایران به یک قدرت عظیم مبدل شد که با نیروی هیچ یک از حاکمان تاریخ  
ایران قابل مقایسه نیست.»

در همان هنگام، «هنری پرکت» کاردار سیاسی. نظامی سفارت آمریکا  
در سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۸ و مسئول سابق دفتر امور ایران در وزارت خارجه  
آمریکا در مصاحبه ای با صدای آمریکا این چنین از نقش عظیم  
امام خمینی (ره) سخن می گوید: «تردید نیست که ایشان یکی از مردان  
بزرگ تاریخ در قرن حاضر بود. و کمتر کسی را امروز می توان یافت که از  
جاذبه و نفوذی همانند آنچه که ایشان نه تنها در ایران که در تمام جهان  
داشت، برخوردار باشد.»

باری؛ چنین ابرمرد تاریخ سازی رخت سفر بر بسته بود تا خیل سینه  
چاکان و مشتاقانش را در داغ فراق خویش مبتلا کند. مردم عزادار، چونان  
پروانگان که بر گرد شمعی فروزان می چرخند و می سوزند، در طواف پیکر  
امام خمینی (ره) سر از پانمی شناختند و بر سر و سینه می کوبیدند و مویه  
سر می دادند:

چگونه در پی خورشید چون شعاع نیایم  
چو موج سرزده تا اوج در وداع نیایم  
سفینه نشکنم از عرشه تا شرع نیایم

«من رمیده دل آن به که در سماع نیایم»  
«که گرز پای درآیم، به در برند به دوشم»

و امروز از پس گذشت ۱۸ سال از آن روزهای پرسوز و آه، هنوز نیز آن  
آتش عشق عظیم و اهورایی در دل دوستداران امام و رهروان راه آن حضرت،  
زبانه می کشد و هنوز نیز ایران اسلامی تمام عزت و آبروی معنوی خود را در  
جهان، مدیون و مرهون نفس ها و نظرهای آن پیر الهی می داند. هم او که آتشی  
همیشه جاودان و فروزان در تمام دلهای اهل حقیقت و انسانیت زد.  
از آن به دیر مغانم عزیز می دارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست  
عزت و آبروی ملت و دولت و مملکت ما با نام و یاد آن اسوه بی نظیر  
فقاقت و اجتهاد و اعلیت، و آن اسطوره بزرگ اقتدار و رهبری و زعامت  
گره خورده است. و چنین است که رهبر فرزانه انقلاب درباره آن سفر کرده  
که صد قافله دل همراه اوست، می فرماید: «این انقلاب بی نام خمینی در  
هیچ جای جهان شناخته شده نیست.»

هرگز نقش تراز لوح دل و جان نرود  
به جفای فلک و غصه دوران نرود